

نگاهی به کتاب

اندیشه های سیاسی

محقق نراقی

عبدالله امینی



اندیشه های سیاسی محقق نراقی، محمد صادق مزینانی، قم، نشر دبیرخانه مجلس خبرگان، چاپ اول، ۱۳۸۱، ۳۷۲ص، وزیری.

نویسنده، در این اثر برای تبیین اندیشه های سیاسی نراقی از روش توصیفی-تحلیلی، بهره جسته و تلاش کرده است که با استفاده از آثار چاپی و خطی، متن اندیشه های نراقی را توصیف و تحلیل کند و برای آن که اصالت آن را نشان دهد، گاه به پیشینه و گفتار برخی فقیهان اشارت هایی می کند. افزون بر این، به برخی از پرسش ها و شبهه ها که درباره اندیشه و عملکرد سیاسی نراقی بود، پاسخ می گوید.

این نگاشته ده فصل داشت. در فصل اول با عنوان «زندگی علمی-سیاسی نراقی» به حیات علمی و سیاسی و تلاش های فرهنگی آن بزرگوار می پردازد. تربیت شاگردانی چون شیخ انصاری، نگارش آثار ارزشمند در دانش های گوناگون و پاسخ به پرسش ها و شبهات، بخشی از تلاش های فرهنگی نراقی را تشکیل می دادند. نراقی با این که یکی از بهترین کتاب های اخلاقی را نگاشته و این بیانگر روح معنوی و عرفانی اوست، از عرصه سیاست و اجتماع برکنار نبوده است. نقش ایشان در جنگ اول و دوم ایران و روسیه بسیار برجسته است. حضور و مشارکت او در صحنه های گوناگون سیاسی و اجتماعی بیانگر آن است که نراقی یکی از عالمان آشنا به زمان خود بوده است.

فصل دوم، درباره اوضاع سیاسی-اجتماعی و علمی ایران در قرن سیزدهم هجری، عصر نراقی است. از نظر سیاسی، روزگار فتحعلی شاه که معاصر با مرجعیت علمی نراقی بود، از بحرانی ترین و حساس ترین مراحل تاریخ ایران به شمار می آید. جنگ ایران و روس یکی از حوادث مهم این روزگار است. عالمان شیعی از جمله نراقی در این جنگ نقش مهم و چشمگیری داشتند. اینان در دوره نخست علیه کفار روسیه فتوای جهاد دادند و در جنگ دوم (۱۲۴۱) نراقی و بسیاری از دیگر عالمان در میدان جنگ حضور یافتند و مردم را به جنگ و جهاد تشویق کردند. همکاری و همراهی و بسیج مردم سبب شد که در مدت دو ماه، بیش تر مناطقی را که در جنگ اول به وسیله روسیه



به اوضاع آن روزگار، به حیات علمی و فرهنگی کشور کمک شایانی کرد و مانند نزدیک شدن محقق کرکی، شیخ بهایی، خوانساری‌ها و علامه مجلسی در روزگار صفویه، بسیار به جا و شایسته و کاری دقیق و حساب شده بود. به قول امام خمینی با توجه به موقعیت علمی و اجتماعی این بزرگواران باید آن را به حساب ایثار و فداکاری آنان گذاشت که حاضر شدند به خاطر مصالح اسلام و مسلمانان، با شاه قاجار - هر چند محدود - آمد و شد داشته باشند.

در آخر این فصل آمده است که نراقی در امور اجتماعی و فرهنگی روزگار خود دقتی شایسته داشته و از ناهنجاری‌های موجود در جامعه آن روز رنج می‌برده است. او از حوزه‌های علمیه، چگونگی تحصیل و آموزش، رابطه بین استاد و شاگرد، مواد و محتوای آموزشی و همچنین از عالمان و مبلغان شریعت به شدت انتقاد می‌کند. از رفتار و باورهای گروهی از مردم نیز شکوه‌ها دارد و با همه توان در تلاش است که باورهای آنان را اصلاح و ایشان را هدایت کند. در عین حال، به مردم هشدار می‌دهد مواظب باورها و رفتارهای خود باشند.

فصل سوم: در فصل سوم با عنوان «حکومت و مشروعیت» یادآور می‌شود که در میان اندیشوران سیاسی، این موضوع پذیرفته شده که حکومت و نظام سیاسی در مرحله‌ای خاص از تاریخ بشر پدید آمده، ولی درباره‌ی عامل پیدایش آن دیدگاه‌های گوناگونی ارائه شده است. بسیاری از متفکران اسلامی از جمله نراقی بر این باورند که اختلاف و تضاد انسان‌ها، سبب شده که خداوند به وسیله‌ی پیامبران این نیاز را برطرف کند.

درباره‌ی ضرورت حکومت در همه‌ی زمان‌ها از جمله روزگار غیبت، نراقی ادعای اجماع کرده و آن را از مسلمات فقه شیعی دانسته است.

پس از پذیرش ضرورت حکومت، مسئله‌ی مشروعیت مطرح است. نویسنده در این فصل با اشاره به اهمیت این بحث در فلسفه‌ی سیاسی، به مفهوم مشروعیت و ملاک‌ها و معیارهای آن اشاره کرده و سپس یادآور شده است معیار مشروعیت در دو دوره‌ی حضور و غیبت از نگاه نراقی «الهی» است. در روزگار حضور، این حق از آن پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) است و در روزگار غیبت از آن فقیهان دارای شرایط است.

در این فصل به تفاوت‌های اساسی مشروعیت الهی در نظام ولایت فقیه با مشروعیت الهی در مغرب زمین پرداخته و به برخی از شبهه‌ها پاسخ می‌گوید. در فلسفه‌ی سیاسی غرب چون بیش تر پادشاهان، ادعای «مشروعیت الهی» داشته‌اند، این دیدگاه جلوه‌ی خوبی نداشته است و به عنوان یک نظریه‌ی فرعی از آن یاد

تصرف شده بود، بازپس بگیرند؛ ولی متأسفانه به عللی که به پاره‌ای از آن‌ها در همین فصل اشاره شده، در این دوره از جنگ، ایرانیان شکست خوردند و عهدنامه‌ی ترکمانچای بر ایران تحمیل شد.

در همین فصل با عنوان «اوضاع اجتماعی - فرهنگی» به چگونگی مردم از بُعد مذهبی، سیاست مذهبی دولت، اوضاع علمی و حوزه‌های علمیه در آن روزگار و همچنین همگرایی عالمان دین با فتحعلی شاه سخن گفته و به پاره‌ای از انگیزه‌هایی که این همگرایی و مماشات را سبب شده، اشاره شده است که فهرست آن بدین شرح است:

۱. حدود یک قرن، آشفتگی و هرج و مرج و نابسامانی بر شهرها حاکم بود. با استقرار حکومت فتحعلی شاه آرامش نسبی برقرار شده بود. عالمان شیعی تصمیم گرفتند از فرصت پیش آمده، جهت تقویت مبانی تشیع و گسترش فرهنگ اسلامی و سر و سامان دادن به امور شیعیان بهره برداری کنند.
۲. تظاهر فتحعلی شاه به دینداری و حمایت او از عالمان و مراکز مذهبی و کمک و گسترش او به فرهنگ دینی، تا جایی که محافل دینی را رونق داد و خود را مقلد نراقی خواند و دست عالمان شیعی را در بسیاری از کارهای مذهبی باز گذاشت.
۳. جنگ ایران و روسیه با تجاوز کفار روسی به مرزهای ایران اسلامی آغاز شده بود و وظیفه‌ی شرعی ایجاب می‌کرد که از اسلام و نوامیس مردم دفاع و جلو سلطه‌ی کفار گرفته شود.
۴. با وجود جریان‌های منحرفی چون: صوفی‌گری، اخباری‌گری، شیخی‌گری و رابطه‌ی نزدیک آنان با رجال دولت و درباریان، بیم آن می‌رفت که اگر عالمان شیعه و شخصیت‌های بزرگ علمی چون نراقی به حکومت نزدیک نباشند، جریان‌های منحرف در ارکان حکومت نفوذ کنند و حمایت‌های درباریان و حتی شخص شاه و نایب السلطنه را در ترویج برنامه‌های انحرافی خود به دست آورند.

فعالیت گسترده‌ی عاملان استعمار انگلیس در پوشش تبلیغات دین مسیحیت و تضعیف عقاید دینی مسلمانان، یکی دیگر از عوامل نزدیکی علما به شاه قاجار بود. کوتاه سخن این که رابطه‌ی محدود عالمان شیعی و نراقی با فتحعلی شاه در آن مقطع با توجه

شده، ولی واقعیت در نظام اسلامی به گونه ای دیگر است. چگونه ممکن است کسانی که به نظام سیاسی مبتنی بر توحید باور داشته باشند، «مشروعیت الهی» را کنار بگذارند و یا از آن به عنوان یک نظریه فرعی یاد کنند؟

ویژگی ها و شرایط رهبری، یکی دیگر از محورهای این فصل است. فقاقت، عدالت، کارآمدی، امانت داری و ... از شرایط رهبری است. مشروعیت از نگاه فقیهان به معنای برخورداری حاکم از این شرایط است.

نویسنده یادآور شده است که از منظر نراقی، اعلمیت در رهبری شرط نیست. بر فرض اگر اعلمیت را شرط بدانیم، باید اعلمیت فقهی و سیاسی را با هم در نظر بگیریم.

فصل چهارم: در فصل چهارم با عنوان «ولایت فقیه، محور اندیشه سیاسی اسلام» نگارنده یادآور شده که برخی از روشنفکران پنداشته اند تئوری ولایت فقیه، نظریه شخصی امام خمینی و یا حداکثر از ابتکارات نراقی است و فقیهان گذشته به هیچ روی، از ولایت فقیه به مفهوم حکومت سخن نگفته اند. سستی این ادعا را به شرح از نگاه نراقی یادآور و ثابت شده که پیش از نراقی، بیش تر فقهای شیعه همین دیدگاه را داشته اند؛ به گونه ای که نراقی این اندیشه را از مسلمات فقه شیعه دانسته و اجماع بسیاری از فقهای گذشته را بر آن نقل کرده است. ابتکار نراقی در این بود که رساله ای مستقل را به بحث ولایت فقیه اختصاص داد و سبب تعمیق آن گردید که پس از نراقی تحولی بزرگ در فقه سیاسی شیعه به وجود آمد.

بسیاری از فقها با تأثر از ایشان مباحث سیاسی را بر محور این اصل قرار داده و مسائل حکومتی را به گونه ای مستقل به بحث گذاشتند.

چرا فقهای شیعه تا پیش از نراقی به گونه ای گسترده از ولایت فقیه بحث نکرده اند؟ چرا نراقی از شیوه فقهای گذشته عدول کرده، به شرح درباره ولایت فقیه به بحث و بررسی پرداخت؟ چرا و چگونه به ولایت مطلقه فقیه رسید؟

در این فصل با پاسخ به پرسش های بالا به علل رویکرد نراقی به ولایت فقیه و پس از آن به نقد و بررسی سخنان برخی از نویسندگان که علل دیگری را برای رویکرد نراقی به ولایت فقیه آورده اند، پرداخته شده است.

در آخر فصل چون برخی پنداشته بودند خطی را که نراقی در طرح ولایت فقیه آغازگر آن بوده، حتی از سوی شاگرد مشهورش (شیخ انصاری) پذیرفته نشده است، برای پاسخ به شبهه فوق و شناخت دیدگاه شیخ انصاری، گذری به سخنان آن بزرگوار در کتاب مکاسب، زکات، خمس، قضا و حاشیه بر نجات العباد

شده و روشن گردیده: شیخ مانند استادش به ولایت فقیه معتقد است؛ به گونه ای که حتی در برخی موارد عین عبارت های استادش را آورده است.

فصل پنجم: در این فصل با عنوان «اختیارات حاکم اسلامی» به برخی دیدگاه ها در این باره و دیدگاه نراقی که ولایت عامه و مطلقه فقیه بوده، اشاره شده و روشن گردیده فقیه دارای اختیارات گسترده ای بسان اختیارات پیامبر (ص) و امام (ع) در امور حکومتی است.

بخشی از اختیارات فقیه مربوط به کسانی است که توان اداره امور شخصی خود را ندارند و در اصطلاح فقه به آنان قاصرین گفته می شود؛ همانند یتیم ها و دیوانه ها و کم خردها.

سرپرستی فقیه در موارد یاد شده به معنی قیمومیت و ویژه کسانی است که توانایی اداره امور خود را ندارند.

بخشی دیگر از اختیارات فقیه مربوط به اداره کشور و امور اجتماعی مردم است.

مقصود از ولایت فقیه همین است. در این جا همه کارهایی را که برای اداره کشور لازم است، بر عهده اوست. برخی با بی توجهی به این دو حوزه از اختیارات فقیه گفته اند: چون افراد جامعه قاصر و محجور نیستند و توانایی اداره امور شخصی و اجتماعی خود را دارند، نیازی به قیم ندارند.

یا گفته اند: مگر افراد جامعه محجورند که نیاز به ولی داشته باشند؟! در این فصل با ارائه نمونه هایی از اختیارات فقیه، به مقایسه دیدگاه نراقی و امام خمینی پرداخته و در آخر به مبانی اختیارات حاکم اسلامی اشاره شده است.

فصل ششم: در فصل ششم با عنوان «قبض و بسط اختیارات حاکم اسلامی» پرسش مهمی طرح شده است: چرا فقهای بزرگوار شیعه از جمله نراقی، با این که به نیابت عامه فقیه باور دارند، در همه ابواب فقه، بر همان مبنا عمل نکرده اند؟ از باب نمونه: نراقی، جهاد، خمس، انفال و نماز جمعه را از قلمرو نیابت خارج دانسته است و در عین حال، برخی از فقها آن را جزو قلمرو نیابت به شمار آورده اند. آیا این اختلاف در اختیارات حاکم اسلامی بیانگر آن نیست که اطلاق و عموم نیابت مورد توافق همه نبوده است؟

بزرگوار شیعه برای اثبات ولایت مطلقه فقیه پیموده اند، فهرست کرده و پس از آن یادآور شده که نراقی از چهار طریق (روایات، اجماع، عقل و حسبه) برای اثبات ولایت مطلقه فقیه استفاده کرده است. بر همین اساس اگر فقیهی در یکی از راه‌ها خدشه کرده، مثلاً گفته که روایات و یا فلان روایت بر ولایت مطلقه فقیه دلالت ندارد و یا از نظر سند دارای اشکال است، نمی‌توان به او نسبت داد که ولایت فقیه را قبول ندارد، چرا که ممکن است از روایت و یا روایاتی دیگر و یا از راه و شیوه‌ای دیگر به اثبات ولایت فقیه پرداخته باشد.

یکی از نویسندگان با خدشه در سند یا دلالت مقبوله عمر بن حنظله گفته است: «آیا شگفت‌آور و تأمل‌خیز نیست که فقیهان شیعه برای اثبات ولایت مطلقه فقیه و تبیین امر مهم و عظیم حکومت دینی، عمده تکیه‌شان بر روایتی است از عمر بن حنظله که در ثقه بودنش جمعی شک داشته‌اند، و مضمون روایت هم سؤالی است مربوط به نزاع‌های جزئی بر سر میراث و طلب؟» (صراط‌های مستقیم، ص ۳۸)

این سخن بسیار سست است، چرا که اولاً مستند ولایت فقیه تنها مقبوله عمر بن حنظله نیست. فقهای بزرگوار شیعه، از جمله نراقی که درباره ولایت فقیه بحث کرده‌اند، صرفاً بر مبنای این روایت نظر نداده‌اند، بلکه به مجموعه‌ای روایات و راه‌ها و روش‌ها و ادله دیگر استناد کرده‌اند.

ثانیاً مسئله ولایت فقیه، هر چند در فقه بررسی می‌شود، ولی جنبه کلامی دارد. از این رو بسیاری از فقها بر این باورند که همه دلایل‌هایی را که برای نبوت عامه و امامت اقامه شده، درباره ولایت فقیه در روزگار غیبت نیز جریان دارد.

ثالثاً با توجه به آنچه درباره سند این روایت آورده شده، وجهی برای تردید در وثاقت عمر بن حنظله وجود ندارد. بر فرض در ثقه بودنش شک داشته باشیم، این روایت از او پذیرفته شده و به عنوان «مقبوله» تلقی شده است. بنابراین، مسئله ولایت فقیه چنان که برخی پنداشته‌اند، متکی به خبر واحد نیست. افزون بر روایات از شیوه‌های دیگر نیز برای اثبات ولایت فقیه استفاده شده است. بر این اساس اعتبار ولایت فقیه نه بسته به احراز وثاقت عمر بن حنظله است و نه حتی بر قبول روایت او متوقف است.

گواه این سخن آن است که گروهی از معتقدان به ولایت مطلقه فقیه در دلالت این روایت تردید داشته و بدان استناد نکرده‌اند و برخی پس از اثبات ولایت فقیه از راه‌های دیگر، تنها از مقبوله به عنوان شاهد یاد کرده (البدر الزاهر فی صلوة الجمعة والمسافر، ص ۵۷) و یا آن را از مؤیدات شمرده‌اند

در پاسخ گفته شده که عموم نیابت مانند هر قاعده دیگری که در فقه و حقوق مورد استناد قرار می‌گیرد، در تطبیق بر موارد و یافتن مصادیق، با ابهاماتی روبه‌رو است، که زمینه‌ساز آرای گوناگون می‌گردد. از نگاه نراقی، اختلاف در قلمرو ولایت فقیه پس از پذیرش نیابت عامه، از عوامل زیر سرچشمه می‌گیرد:

۱. تخصیص نیابت. قوانین و قواعد عام تخصیص بردارند. نماز جمعه، عیدین، جهاد ابتدایی و ... از مواردی هستند که نراقی بر اساس دلیل خاص آن را از قلمرو نیابت خارج کرده است.

۲. قلمرو اختیارات معصوم. وقتی که نیابت از معصوم مبنای ولایت فقیه قرار گیرد، طبیعی است که اختیارات نایب هرگز نمی‌تواند فراتر از معصوم باشد. نراقی در همین جا، نصب قاضی غیر مجتهد، نرخ‌گذاری بر کالاها را در قلمرو کاری معصومان (ع) نمی‌داند که طبیعی است فقیه نایب هم، چنین اختیاراتی نداشته باشد.

۳. حقوق و اموال معصومان. نراقی بر این باور است که مقتضای نیابت و ولایت در حق امور است، نه در حق امام و اموال امام. بنابراین هر موردی که به شخص پیامبر (ص) و یا امام (ع) مربوط باشد، ادله نیابت شامل آن‌ها نمی‌شود. نراقی، بخشی از خمس، فیه و انفال را جزو اموال امام دانسته و بر این باور است که این‌ها در قلمرو ولایت نیستند.

افزون بر موارد یاد شده، تشخیص موضوع، زمان و مکان نیز در قبض و بسط نیابت عامه و اختیارات حاکم اسلامی دخالت دارند.

کوتاه سخن این که هر چند ولایت بر جریان امور جامعه و اداره مردم، قدر مشترک تفسیرهای گوناگون از نیابت عامه و ولایت مطلقه فقیه است، ولی این به معنای یکسان بودن قلمرو اختیارات حاکم اسلامی نزد همه فقها نیست، چرا که آنان با توجه به عوامل یاد شده، برداشت یکسانی از قلمرو اختیارات حاکم اسلامی نداشته‌اند. از این رو، شناخت دیدگاه هر فقیه در این باره، تنها با مبانی ویژه او امکان‌پذیر است.

فصل هفتم. در فصل هفتم، راه‌ها و روش‌هایی را که فقهای

(ولایت فقیه، ص ۷). گروهی از فقها از جمله نراقی، ولایت فقیه را بر مبنای مجموع روایات مربوطه (روایات نوزده گانه) ثابت دانسته اند.

در این فصل به یک شبهه نیز پاسخ می گوید:

برخی پنداشته اند اولین فقیه‌ای که برای ولایت فقیه دلیل آورده و یا نخستین فقیه‌ای که به روایات و عقل استناد کرده، نراقی است، که با نقل برخی از سخنان فقهای بزرگوار شیعه، پیش از نراقی به این شبهه پاسخ داده شده است.

فصل هشتم: از آنچه در فصل هشتم با عنوان «مبانی همکاری عالمان با حاکمان ستم» آورده شده، اولاً روشن می شود که عالمان شیعی از جمله نراقی حکومت شاهان و حاکمان ستم را نامشروع دانسته، همکاری و پیروی از آنان را واجب نمی دانند، بل حرام می دانند، مگر در شرایط و مقاطع خاصی از زمان، با انگیزه دستیابی به مصالح اسلام و مسلمانان.

ثانیاً برخلاف تصور برخی از روشنفکران، نراقی به هیچ روی، حکومت شاهان قاجار را مشروع نمی دانسته است، چرا که آنان به هیچ وجه دارای ملاک‌های مشروعیت نبوده اند. در عین حال، آن بزرگوار از واقعیات سیاسی زمان خویش غفلت نداشت. بر همین اساس راهکارهایی را برای همکاری در دو سطح عمومی و حکومتی ارائه داد. در نقد عملکرد نراقی یادآور شده که رابطه محدود نراقی با شاه قاجار، همچنین ستایش از وی در برخی از مقدمه‌های آثارش، دلیل بر مشروعیت آنان نیست. اذن سلطنت از سوی نراقی نیز رد شده است.

ثالثاً پذیرش ولایت و حکومت بر اساس اصل اولی، توسط حاکمان ستم جایز نیست، ولی دو مورد از این قاعده استثنا شده است:

الف) در مقام اکراه و تقیه؛

ب) پذیرش ولایت در صورتی که بدانیم امکان اقامه امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد. نیز به پیشینه این بحث اشاره شده، عالمان شیعی بر این باورند که هر چند فقیه و حاکم شرع به ظاهر از سوی حاکم ستم نصب شده، ولی در واقع به خاطر نیابت از معصوم، ولایت او مشروعیت پیدا کرده است. پذیرش جوایز حاکمان ستم، تصرف در خراج و مقاسمه و زکات از دیگر مباحثی است که در این فصل به عنوان رابطه مردم با حاکمان ستم مطرح شد.

در بخشی دیگر از این فصل به تعامل دین و دولت و دیدگاه دیگر عالمان روزگار قاجار درباره حکومت قاجار پرداخته و

اشاره شده کاشف الغطاء، میرزای قمی و کشفی به خاطر عواملی که در فصل دوم گفته شد، با فتحعلی شاه به مماشات رفتار کردند. همه این بزرگواران حکومت را از آن فقیهان دارای شرایط در روزگار غیبت دانسته اند. بنابراین، نسبت مشروعیت حکومت قاجار توسط این بزرگواران درست نیست. مماشات و همگرایی آنان با شاه قاجار از باب ضرورت اجتماعی و تکلیف سیاسی در حال ضرورت بوده است، نه از باب به رسمیت شناختن و مشروع دانستن آن‌ها.

آخرین فصل: راه‌های زوال و بقای دولت در اندیشه سیاسی نراقی است. برخی از نویسندگان پنداشته اند که این بحث را تنها متفکران و فلاسفه سیاسی غرب مطرح کرده اند، ولی نگارنده معتقد است بسیاری از عالمان شیعی با توجه به منابع و متون دینی به ویژه نهج البلاغه، این مقوله را طرح کرده و درباره آن به بحث و گفت و گو پرداخته اند.

با کاوش در آثار نراقی به ویژه معراج السعاده، اصول و عواملی که مایه بقای حکومت اند، همچنین اصول و مؤلفه‌هایی که سبب سستی و زوال حکومت می گردند، استخراج شده است. آن اصول از دیدگاه نراقی عبارتند از: عدالت؛ امر به معروف و نهی از منکر؛ گزینش کارگزاران سالم و کارآمد، و نظارت بر عملکرد آنان.

در برابر اصول یاد شده، نراقی اصولی مانند ظلم و تجاوز به حقوق مردم، سستی در امر به معروف و نهی از منکر، تجمل گرایی و رواج فساد و گناه را از عواملی می داند که سبب سستی حکومت می گردند. در این فصل به تجزیه و تحلیل اصول یاد شده - گاه به شرح و گاه به اجمال - پرداخته و نشان داده شده هر نظام سیاسی که توانایی تطبیق کاربردی اصول یاد شده را بر جامعه سیاسی خود داشته باشد، بی تردید نظام سیاسی کارآمد و با ثباتی خواهد داشت و هر حکومتی که توان این کار را نداشته باشد، حکومتش در معرض زوال و سستی قرار خواهد گرفت.

